کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی

جمهوری اسلامی ایران

کتاب: نسخه‌های پزشکی به نقل از کتب طبی و تجربیات

مؤلف:

مترجم:

شمارهٔ قفسه: ۱۶۵۵۴

شماره ثبت کتاب: ۲۵۷۷۱۹

کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی
جمهوری اسلامی ایران
شمارهٔ ثبت کتاب ۲۵۷۷۱۹
کتاب نسخه‌های پزشکی بنقل از کتب طبی و تجربیات
مؤلف
مترجم
شمارهٔ قفسه ۱۶۵۵۴

16554
20719

کتابخانهٔ مجلس شورای ملی

بسم الله الرحمن الرحیم

این نغمه دلکش و نی و طنبور است / گر باده پرست ترک باده دور است
خاصیت می هر که به تحقیق شناخت / در باده کش حقیقتا معذور است
این باده که صادر شود از تاک حجر / یعنی حجری که مخفی و مستور است
طبعش بمزاج گرم و سرد و تر و خشک / طعمش بمذاق تلخ و ترش و شور است
در چشم سیه دلان هر آن چون دیو است / در دیده صاحب نظران چون حور است
این کشته که جان بخشد و جان بخش شود / شو و نموش ز کفن و دفن هم گور است
از او عسل ابیض و احمر آید / زیرا که تخت از قنبر زنبور است
کیمیا بدر از او مرده صد ساله حیوان / کان شوخ یعنی نفس مشهور است
عنین اگر طلب کند دامادی / با آنکه کور او همه مخمور است

شنجرف را یک پاره آورده بعد زرده تخم مرغ با عروس صلایه کرده شنجرف را در توی زرده و عروس گذارده خشک کند بعد از خشک شدن در توی حقه خاک فرش و خاک کند در بوته محکم بسته دهن ده تا ثابت قطره اش نماید

از کتاب تحفه نوشته شد

عمل سیمانه که او را دواء الشعث نیز گویند و بفارسی دارشکنه نامند زیبق پاک نود مثقال سم الفار هفت مثقال و نیم بسیار مبالغه در سائیدن نمایند بدستور شنجرف تصعید در شیشه مطین نمایند والسلام

باب در گرفتن روغن کبریت که بلغت اکسیرات بلاشک گوگرد شفاف زرد را نرم سائیده در قدح مطین کرده بر روی آتش نرم گذارده بیش تازه تصعید کند تا دو چندان یا سه چندان بوزن گوگرد کم کم بخورد او داده تا خشک شود بالای آتش باشد بعد از آن در کفچه آهن لوله دار کرده در زیر او آتش برافروزد اندک گرمی باشد که گوگرد آب شده از لوله کفچه بچکد و در زیر لوله هم جزئی آتش باشد که گوگرد در لوله نبندد و در ظرف دیگر بچکد والسلام

این اشعار از شیخ بهائی علیه الرحمه در اسم اعظم است

ایکه بستی دل باسرار رموز غامضات / اسمی از اسماء بگویم گر بیابی با جرات
اولش و آخرش حرف رابع و خامس بود / حرف اوسط جزء جمع جمله دان ای هوشیار
گر از این بیتش نفهمیدی ز ابیاتش بفهم × سر نگهدار ای برادر گر بیابی زینهار
حرف اوسط نصف حرف اول است و آخرست / و سطیش ضعف اول فرزندان قطب دان ۲
سا تر ز بیش فتح رمز اگر دست دهد / فاتح الاقفال و نشر پروردگار در

جواب

(۱)

هو

بسم الله الرحمن الرحیم

لا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم و به نستعین و به الرجاء
و نرید ان نمنّ علی الذین استضعفوا فی الارض و نجعلهم الوارثین
اللهم لا مانع لما اعطیت و لا معطی لما منعت و لا ینفع
ذا الجد منک الجد اللهم اجعل قبور هذه الاسرار
صدور الاحرار بمحمد و آله الاطهار سیما ابن عمه الابرار
الاکرم ما دحت فی ارض المقدسة تطلع صنوف النبات و انواع الازهر
ابتدای عمل در شمس است که در عطارد موجود است عقاقیر معدنی روحانی است
لطیف الجوهر و قوی الفعل و سریع الحرکه است تولید ذکر از زیبق میشود از یکی
کاری نیاید زیبق و کبریت معدنی نا تمام است و در زر معدنی صبغ ثابت
رطوبت سم روحانی حل نماید جسدهای فساد را بونی سین حل الوب
حل اذن دهن آنکه حق تعالی زیبق محلول را قلمشد ز سبب اول از اقسام
نور بگیرد و در آخر نور بوی دهد ظاهرش سپید و باطنش سرخ عمل در
طبایع است نه در مطبوعات و زر شیء واحد است و کثرت اسامی
اشاره بمراتب تدبیرات است در اوایل بحیله روحها از جسدها

بدر آیند

بدر آیند و در آخر باز گردند تا قیامت شود و ناچار است از عذاب
قبر و رحمت برزخ و کلید گنج حکما بدست مصری است زهره
صبغ محلول در قمر است آب و تقطیر تا حل شود مکرر رد نمایند تا عقد شود
چون شمع اصفر صبغ نماید میزان در عقرب ابیض ظاهر است که بعد مجمّر
شود بر می شمع تصعید جسد استنزال هبوط بر هبوط است زیبق نور جسد
جسد حل نماید تشمیع مزاج کلی است نه مجاورت و آن بداس باشد دهن
معادن در اوست آب و آتش و هوا یکی از روحهای آب الهی است
و آن خل و نوشادر حکمات است و دیگر آب حیات که زیبق حکمات است
غرض استحاله ارکان است بعضی به بعض طریقه تدبیر در باب هان برآید مد قوتها
مثلها منسوب بسقراط در کتاب مخزون بیکباره داخل حجره حجر نشود
تمام تدبیر بعصاره اوست طبیعه فوق تصعید نماید و لازم طبیعت
شود و مشابه شود و خبری نماید آفتاب تدبیر عالم بمفرده کار
تمام نکند چون قمر مناظر او شود بنظرات خمسه موجودات
بسیار بهم رسد چون شمس و قمر در فلک خویش مناظره نمایند
۲۷ در یک شبانه روز از او بمقصد جزئی توانی رسید عذاب

برزخ جسد بی روح را جهة آنست که صاف شده قدر روح خود در ابد اند
و دیگر نفس خود را از دست ندهد و با روح خود آمیزش تمام نماید
سرّ عقد آنکه اندک اکلیل بر دهن طرح نمایند زود عقد شود
تلطیف عنصر سفلا با عقاب است و تفصیل رطوبت هر مس عقاب است
تحلیل حجر نموده تفصیل آنچه از آید و حاصل شود بیضه حکیم است نطفه
در شکم مادر طفل شود الاعلا من الاسفل و الاسفل من الاعلی آنچه در
آسمانهاست فاعل است در آنچه در زمین است و حکما از زینجا آغاز
سخن کرده اند و قبل آنرا نخود واگذاشته اند فضول تشهد حکما
بدون مرور بعقیه بدو محذوف بتصورست منی مرد جوان حاصل
نموده منی زن جوان ممزوج نمایند تا در رحم طفل موجود شود اول
تدبیر جفت کردن نر و ماده است و قبل از آن اعمال بسیار است ضرورت
لنا عالم من ارضه کون مائه و من مائه و النار کون هوائه
اذا اسرعت افلاکه حرکاتها دحی ارضه تکرار دور سمائه
جوان شرقی محمول در بطن جاریه غربی است چون جدا شوند مستحق
ترکیب شوند و فلاسفه از اینجا آغاز سخن نموده اند آدا الفلاسفه
منطبقة

منطبقة على المعنى الواحد اربع طبايع روح و نفس و جسد ينقسم قسمين لولى
الحجرين لما صلحت الدنيا ابيض و احمر شمس و قمر هما اثنان من واحد
نار و ماء اطفوه انا رته احدهما به برد الآخر و بالعكس تعليلاً
و تمزجا و يصير شيئا واحدا لا اصبغ الأبهما احدهما منتج احمر زدين
روح حار يابس عطا و يمسك الروح بقوته و بسيط بارد رطب
مانع خالص اما ظاهره ابيض قد ظن ايهما الزيبق و الكبريت المعدنيان
و ليس كذلك و لا يقوم شئ مقامهما و المراد منهما ان يختلطاه ممازجا
لا مجاورا ثم يمازجا جدا مناسبا فلا يفترقان بحيلة و يصير دواء
نافعا لاحيا و المريضة فالروح يدخل الجسد و يستقر فيه و الجسد العقد
الروح و يمنعه من الفرار الاصل ارض و ماء و المصنوع منهما
ايضا ارض و ماء و اذا اتحد فهو ايضا ارض و ماء الزيبق جوهر
كله اذا عقدته بالكبريت فاض با جمعه نقل من خط نقله
من خط افضل الفضلاء اكمل الحكماء و اعرف العرفاء مولانا محمد البنّاء اد
عطر الله روحه قال النبي صلى الله عليه و اله نزل اربع بركات
من السماء الحديد و النار و الماء و الملح فافهم و دبّر العكس

۱۳۵۲

التي تب المذکور قد فرغ من تسویده یوم العشره من شهر رجب

شاعری فرموده است

آنچه ز الکیمیات مقصود است — عقد محلول و حل معقود است
شیء واحد اگر کنی تدبیر — وارهی از ضلالت و از تشویر
عقد آبی بجسم صالح کن — حل او را بدهن مالح کن
پس بهر ره بریش اکسیر است — اندر او سر بسط و تکسیر است

یصعد النوشادر فی اثال قصیر من البلور او الشب او الطلق او العظام
المکلسه جدا حتی یبیض و کلما یقطر دیگر تصعیده یقل روحانیته
حتی یستقر و اقل ما یثبت قرصا صافیا فی الثالث منه فافهم افهم

مرکب سازی

یکجزو مازوج را کوبیده در آب خیسانیده بجوشانند تا مهرا گردد
پس صاف نموده یکجزو زاج سیاه و یکجزو دوده و مساوی مجموع صمغ عربی
اضافه نموده بجوشانند تا یکی شود و بسیار باید برهم زد بحدیکه بسیار
غلیظ گردد پس بقدر احتیاج با آب رقیق کنند و اگر با مازوج
بجوشانند بهتر است و بعد از آنکه بحد لایق رسد صاف نمایند بهتر است
و باید دوده را در کیسه کاغذی پهن کرده تو بر تو کرده بخمیر گرفته در
تنور

تنور خبازی یا در زیر خاکستر گرم گذارند تا خمیر پخته شود و بحد سوختن رسد
چربی دوده گرفته میشود و خالص گردد و الا با چربی مرکب خوب نمیشود
قسم دیگر صد مثقال مازوج سبز را بسیار نرم سایند و در آب بجوشانند
تا مهرا شود و بقوام رسد و بگذارند تا نیم گرم شود و ده مثقال زاج سیاه را
کوبیده در کیسه بسته در آن آب اندازند و بدست بمالند تا صاف او
از کیسه بیرون آید و از صد مثقال تا دویست مثقال صمغ عربی را در آن
در آن حل و صاف کنند و بیست مثقال دوده چربی گرفته خوب
در ظرفی کرده قطره قطره از آن آب در او ریخته برهم زنند و روز
بر آفتاب گذارند و هر چند مبالغه در برهم زدن نمایند بهتر است و قدر
صمغ هر چند زیاد مازو باید باشد و اگر خواهند براق گردد دو مثقال
نبات اضافه نمایند والسلام — دستور کار تام مسکین

۱ هزارجوش دافع نزله است دم نموده با قدری قند میل نمایند ۲ گل و برگ
و ریشه لادن بخورد جهت سوء هاضمه بسیار نافع است ۳ تخم کشوثی
بنفش جهت سوء هاضمه بسیار نافع است دم نموده با قند یا نبات میل نماید
۴ کندش کهنه را سائیده با بنفشه کوهی جدا سائیده بعد هر دو را
معاً سائیده با تسویه التفیه بسیار صحیح است تجربه شده است

۵ توتیای الونهدرا جدا کانه صحیحا گرفته جهة الکحال به نظر است ۶

جهة تقویت بدن صبحها ناشتا یکدانه از زرده تخم مرغ را توی استکان ریخته شش نخود فلفل و نیم مثقال تخم خرفه را قبلاً سابیده جوش آب گرم ریخته بهم زده میل نماید نافع است ۷ جهة قطع صفرا خاکشیر را کوبیده صبح ناشتا میل نماید بقدر سه مثقال تقریباً و قضا را آب گوشت ترش میل نماید نسخه معجون مجرب که لا محذور باه که خود حقیرا هم تقییناً استعمال نموده ام

فلفل ۱۰م	بزرالبنج ۱۰م	تریاک ۵م	زعفران ۵م	تخم ارفس ۲م	خشخاش ۱۰م	رب السوس ۵م
جل ۵م	میخک ۵م	دارچین ۱۰م	زنجبیل ۵م	عاقرقرحا ۵م	سنبل الطیب ۵م	آمله ۵م
زارماج ۱۰م	مصطکی ۵م	قرنفول ۵م	زرنبول ۵م	کندر ۵م	تخم کذر ۵م	حرمل ۵م
برکال ۵م	قرص کمر ۵م	جوهراباهی ۵م	سیاه دانه ۵م	لته لته ۲م	سعد کوفی ۵م	جوزبویا ۵ دانه
روغن بلسان ۵م	عسل در معادل زرد و به	گلاب اعلا ۴۰م				

اول تریاک و زعفران را در گلاب حل نماید بعد توی عسل ریخته بالای آتش نرم گذارده همین که گرم شد اجزا را مخلوط بهم نموده اندک اندک ریخته بهم زنند تا یکی اجزا هم را بگیرند و بالای آتش باشد تا وقتیکه گلاب بخار شده برود بعد برداشته توی ظرف فیروزه کرده یک اربعین در زیر شیر دفن نماید بعد بیرون آورد روزی یک نخود میل نماید
که

که بسیار مفید است جهة تقویت همه اندام و قوت ظاهر و باطن را تقویت نماید

نقل عن الجلدکی یلغم عطارد و العبد ثم یسقی مع العقاب و یوضع علی نار لینة الی ست مرات یتشمع و لیسرح هنا و یحل بالهواء و هذا المشمع یصبغ القمر جیداً و لیکن التمام ان یقطر المشمع فیجر بالتقطیر محلولاً و المقطر لو القی علی الشجرف یحله و یثبته فیطرح واحد علی ثمانیه من القمر حصل المطلوب ایضاً قال فی موضع آخر ان الشمس ینبغی ان یصعد العقاب اولاً عن الزاج الاصفر فهو احمر کالدم مجرب ثم اذا سقی ذلک الملغمة عطارد و العبد و عمل کما ذکر و قطر یکون المقطر کالدم و یثبت به الشجرف و هذا عمل جید فافهم ایضاً اذا اردت اثبت عطارد بن حل بعد طرح العقرب ثم دوجه مع الزهره و اطرح العقرب حتی لا یبقی الا ما لا یحترق فافهم ایضاً فمن اقتدر علی اثبات الروح التوتیا بالاشیاء المتخذ من الاجساد المحلوله فقد وصل المطلوب فافهم

۶

بسم الله الرحمن الرحيم

ش در صمغ ... به بعره سنه ... دار السلطنه اجزا را با هم سحق و صلایه نموده
بگیر و شود بعد از زرنیخ حقه با توتیا شیشه مرکب ... و بعد درب او را با ریحت
و صبر زرد گرفته بگذارد خشک شود بعد از اطراف او آتش داده که شیشه در تنور شیشه
آب شده باشد و تقریبا ده ساعت آتش بخورد و بعد از در آید و شیشه را
بشکنند و زیبق با جوهر طرح نماید قمر خواهد شد انشاء الله تعالی بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله وسلام على عباده الذين اصطفى وبعد يقول العبد المسكين الاثيم كريم
ابن ابراهيم ان هذه رسالة مرموزة كتبتها لضبط ما صح لي عمله وجربته بيدي
ودرايته بعين كتبتها تذكرة لنفسي ومن يطلعه الله لا لغيره فصل
في تدبير الزيبق تاخذ منه كلما تريد ثم تاخذ الملح القلي او ملح الطعام
وتسحقه ناعما ثم تنديه بماء الراس وتسحقه حتى يصير عجينا ثم تلقي
فيه الزيبق شيئا بعد شيء وانت تسحقه حتى تراه قد يموت فيه تبة
واسود ثم تحله في الماء وتخرجه تاخذ ملح الطعام وتسحقه ناعما
ثم تنديه بماء الكريم وتلقي فيه الزيبق كما تعلم وانت تسحقه حتى
تراه قد يموت تبة ثم تحله في الماء وتخرجه وترفعه لوقت الحاجة.
وان وجدت فيه سوادا اعد عليه الملح وماء الكريم حتى تراه

كالجير

كالجير فترفعه ثم تاخذ منه ما شئت وتسحقه ناعما مع مثله الملح الاندراني
ومثلها الزاج الاخضر المحرق الاحمر مع الخل فتسحقها دائما حتى يموت فيه تبة
فتشويه ثم تخرجه وتصعده يخرج منه ابيض البتة فتاخذه فتحله في ماء الكريم
فتقطره حتى لا يبقى ماء ثم تصعده يخرج كالبلور فترفعه لوقت الحاجة فانه
طاهر عن كل عرض ومرض فلا بد ان يكون جميع زيبقك هكذا وهذا اول العمل
فصل في تدابير الكبريت والزرنيخ والسم الفار وهو فيها بتفاوت اما
الاول ان فلدها نهما ولا بد اولا من تقليل دهنها واجعلها في آنائها
وضع عليها ماء الراس بقدرهما اربع مرات او ازيد وتصعده برفق الى ان
يبقى فيه اصبع فتتركه ليلة وتصب الماء بالعلقة ثم تعيد العمل مرة اخرى
فيجرب الارض في ماء الكريم فان انحل فيكفيه والا اعد عليه حتى ينحل الارض
في ماء الكريم ثم خذ الارض فحله في ماء الكريم واعقده كالملح الابيض ثابتا
ثم تعمد الى الماء فتغليه الى ان يصير قريبا من الانعقاد فترفعه فتدخل فيه الخل
حتى ينعقد فتغسله جيدا وتجففه كما تعلم ثم تحله في ماء الكريم وتخرجه
ما لا انحل فانه الدهن الخالص ثم تلقي في ماء الارض فتحله ثم تعقد الكل
فترفعه وتضعه في طابقة حديد وتضعه في التنور الحار حتى يرتفع دخانه

بالكليه فقد تمّ ولابدّ ان يكون قد عجنت كلّ واحد قبل الحلّ بماء
النوشادر ثم تلقيه في ماء الكريم فهذا تدبير كلّ واحد من الاولين
واما السمّ فلا تحتاج الى التدبير الاوّل لقلّة دخانه لكن بعد الحلّ في ماء الكريم
تعجنه بماء النوشادر وتشويه حتى يرتفع سواده بالكليه فهو ايضًا
طاهر وخالص عن الشوائب والاعراض فارفعه لوقت الحاجه فافهم هذه
الاصطلاحات ثم اعمل ولا تتعب ولا تصرف مالك وجمالك الّا فيه
فصل في حلّ الجسد كلسته كما ياتي بالزيبق حتى يصير هباء ابيض ثم تجدده
في مرات عديده ثم اخلطه بالنوشادر ثلثه امثاله او اربعه وصعّده
بنار قويّه وخذ المصعد واخلطه بالباقي كما هو وصعّده وهكذا
الى ان يصعد كلّه ثم اغسله وخذ الباقي وشمّعه وحلّه بمقطر و
تصعده وهكذا الى ان يقطر كلّه فهو الجسد المحلول المقطر الصحيح الذي
به ما شئت من الارواح والانفاس حتى يقوم كلّها وهو احسن الخدام
ولا سبيل له غير ذلك وكذلك يضع الماء المثلث ولبن العذرا
وغيرها فافهم راشدًا موفقًا وكذلك اضع المياه المحمرة كلّها
فصل في تدبير الجسد ليكون ركنا فاذا استمعت لما ذكرو
حلّت

وحللته اعقده يكون ركنا صحيحًا صابغًا منشرًا ممازجًا صالحًا
للتركيب والعمل وصالحًا للترقية والتنمية والتنقية وقبول الارواح
لكن ينبغي ان يقرر ويثبت فافهم وهو الجسد الجديد الصحيح وان شئت
كلسته بالزيبق ثم تاخذه وتشمعه مرات عديده بمقطر النوشادر
وحللته فهو اكسير الصحيح القابل للتركيب الا انه جسد اني والاول
روحاني ولو صعدت عنه النوشادر بنار ضعيفه مرات بعد
تصعيد الزيبق عنه مرة حصل لك النوشادر الثابت والجسد المشمع
الصحيح ويصير ركنان فعالان كما ذكرناه في الفصول فصل في
تدبير النوشادر للخدمة صعّده حتى يبيض كالثلجة ثم قطره عن مثله الكلس
فهو ماء الخادم فان شئت ان تخلط به الجسد كما مرّ وتقطره فهو
الماء الصحيح الحلال المشمع المصعد لخدمة الارواح والاول
لخدمة الاجساد فافهم واما للركنية صعّده حتى يبيض ثم صعّده
عن الفضة او عن الذهب مرات حتى يثبت واقله سبعة
مرات فيكون الجسد ركنا وشمعًا كاملًا والنوشادر ركنا
ثابتًا يفعل الافعال العظيمة ويدخل في التراكيب وهذا جميع تدبير
النوشادر واما تحميره فيصعّده عن الزنجار والى زعفران
٨

والى اجمرّدا حتى تحمرّا وليسقى المياه المحمّرة حتى تحمرّ وذلك جميع تدبيره
من البداية الى النهاية وما ذكرته في هذه الرسالة جميع تدابير
الحكماء الراسخين المحقّة وقد يحتاج الى حلّه ويكتفى بجلاه في المعاء الغول
جيّدًا فافهمه فصل ثم رجعنا الى تدبير الزيبق وله تدبيرات
تدبير للخدمته فلاجل ذلك يشمع بماء النوشادر ثم يحلّ فليستعمل في
الحوائج من التطهير وغيره وتدبير للركنية فيقرر بالمياه المقرّة
ثم تشمع ويحلّ بماء النوشادر والتقريب يكون بماء الاجساد كما
مرّ لا غير ذلك ثم تشمع ويحلّ ويرفع لوقت الحاجة واما
تحميره فبالمياه المحمّرة كماء الزنجار وماء الزعفران وغيرهما وسنذكره
بعد ذلك ام ثمّ ذلك الماء الحاصل من ماء النوشادر والزنجار
فيكون تحمّر كالعناب فيسقى به الارواح وغيره حتى تحمرّ وكذلك ماء
النوشادر المقطر عن الزعفران الحديد وتكون حتى تحمرّ ثم يفعل كما
مرّ وكذلك الماء المقطر عن الشعر والكبريت والزنجار واما انها
فانها محمّرات ثابتة البتة وكلما سوى ذلك نفح في غير ضرام وامور
غير خالد وصفة تحصيل هذا الماء على الحاء ويجب ولا تقطر النوشادر
عن الكلس كما هو معلوم ثم يؤخذ الزاج المحت المطهّر بماء الراس السحق
والطح

والطح حتى يبقى في غاية الصفا ثم يلقى في ماء الكريم حتى يصير زنجارا
فائقا ولو القى فيه النوشادر لكان احسن ثم يؤخذ الزنجار ويغسل
ويشمع بماء النوشادر ثم يحلّ على ما ينبغي فيلقى في ماء النوشادر يقدد
وبعد فيغليه فيقطر هكذا يكرّر الى ان يسيره ولو جعل فيه الكبريت
الطاهر المحلول لكان ايضا حسنا وقد مرّ في الفصول وهو كتاب
جامع ومياهها حسنا فراجع اليه بالجملة بهذا ومثله يحمر الروح
والنفس ولا سبيل له غير ذلك فاذا احمرّ احمل به كما مرّ من التشميع
والحلّ فصل في تكليس الجسد فالحق في ذلك ان تدخل عليه باىّ
وجه كان الزيبق المصعّد مثله او ازيد وتصعّده بلينة وتكرر
عليه حتى يصير طاهرا نقيا لا شك فيه فهو المكلّس الحق المستور عن الناس
وغيره من خرف وضلال ولو صعدت عنه الزيبق والنوشادر
بالسوية مرارا تشمع على نهج الحق والصواب قابل للنضج والحلّ الطبيع
الحق بادخال النوشادر عليه ولو كان معه ماء البيض المقطر
عن النوشادر فهو احسن واحفظ له عن الانجرد وهو السر فيه
واما الزيبق المأخوذ منه فهو الذي فيه روح الجسد واتحته

ویتألف به ثم تحلّه ان شئت بماء النوشادر فهذا هو التدبیر الحق
فی تطهیر کل جسد وان شئت ان تحی الجسد بعد ذلک حییته
علی السم فانه حی صحیح طاهر نقی قابل للمزاج فافهم وهذا هو الغسل
والتطهیر والتنقیه والاصلاح وعلیه رموز الحکماء طرا فهذا
هو تدبیر هذین واما تدبیر النوشادر للکلیه فهو ما مر
فذلک ثلثه وبقی لک النفس فسنذکره ان شاء الله تمت

بی بج هوالله راج اهجزد بود

چهار رکعت نماز توبه در هر رکعت حمد یکمرتبه و قل هو الله احد ۳ مرتبه
و معوذتین را یکمرتبه بعد از نماز استغفار ۷۰ مرتبه و بعد ختم
کند بلا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم در بعض نسخ ۷ مرتبه
و بعد از آن بگوید یا عزیز یا غفار اغفر لی ذنوبی و ذنوب جمیع المؤمنین
و المؤمنات فانه لا یغفر الذنوب الا انت

فایده بیاور بیست مثقال عرق کبریت را بر روی ده مثقال شوره
ریخته بالای یا نوزده مثقال نمک تقطیر کن آنگاه اورا از نمک تقطیر کرده
آن مقطر هشت مثقال آتش یکمثقال براده طلا را حل میکند چنان حلی که آن طلا
مقطر میشود و ذره صفر در او نمیماند اگر در میان فنجانی کرده در آتش
نهند کلا جزء هوا میشود و از خواص او آنچه مشاهده نموده ام دفع ضیق النفس
و دفع فالج و دفع فتق و از دیاد باه و هوش میکند بمعنی اینکه دو سه
قطره در شربت ریخته بخورند و طریق خوردن او بعد از آنکه طلا حل شد
معادل او الکل ریخته در بالای آتش ملایم گذاشته الکل او را میکند
باز الکل را تجدید کرده باز فرار میکند و اثر تیزاب از او میگیرد
بعد قدری گلاب داخل او کرده که بوی الکل را بگیرد طلا مانند زرده تخم
مثل روغن باقی میماند اگر کسی خواسته باشد بقدر نیم نخود کمتر در شربت
کرده میل نماید و این طلا فاعل است در عمل بزرگ بکار میآید استاد
این فن رسیده که خواهند کرد در جای خود بکار میبرند فایده
شوره که عرق از او مقطر شد ثابتست هرگاه زرنیخ اصفر یا احمر را
با او بالسویه سحق کنند در کفچه حدید ذوب نموده زرنیخ جوهری
ثابت و جاری خواهد شد رکنی از ارکان میشود و قابل است

عقد زیبق

شوره ۳ سم سفید ۲ دواء الشعث ۱ اجزاء را کاملاً سحق بلیغ نموده در شیشه زجاجی ریخته
گل حکمت کرده و مس دهد با آتش وسط دوا مثل کره میشود بعد یک مثقال کلابتون نقره
با چهار مثقال زیبق پاک بسیار خوب ملغمه نموده با انگشت بمالد تا یک شیئی شود بعد توی حقه
چینی ریخته آن کره دوات را چرب نموده هم بالای دوا بریزد درب حقه را شدود وصل نموده
دس دهد عقد صالح میشود هرگاه بهتر پیدا شود از آن طلا افد نماید العاقل یکفیه الاشاره والسلام

معجون فلاسفه

مصطکی ۵ م زنجبیل فلفل دارفلفل دارچین آمله مقشر
بلیله کشنیز شیطرج هندی زراوند مدارج خصیة الثعلب مغز جلغوزه تخم بابونه
عود و قاقوله ۵ م مویز منقی ۳۰ م عسل مصفی به مقابل خوراک دو درم میل نماید زعفران ۱ م

در اختیارات نقل و تحویل کردن باید که قمر در ثور و اسد و قوس باشد
و حوت هم بد نیست که بغایت پسندیده است و باید که قمر در سیم
طالع باشد و سعد بلیغ در صاحب ثانی نموده و از نحوس دور نماید
و باید که طالع وقت برج ثابته باشد که دلیل بر نیکوی اختیارات
و طالع و سایر اوتاد را از سعود آراسته نماید و حذر کند از نحوست
صاحب طالع که دلیل بر نکبت و باید که صاحب طالع در برج
ثابته باشد و باید که یکی از سعدین در رابع بود و مشتری در
عاشر که غایت کار و نیکوی اختیار باشد و حذر کند از بودن
قمر در بروج منقلبه و نباید که نحس بنظر عداوت بطالع نگرد
و روا نبود که نحس در چهارم باشد و با چهارم ناظر بود چه خانه چهارم
خانه ملک و مقام است دلیل بر نحس و ملال خواهد بود و همچنین حذر
کند از بودن نحس در ثانی که دلیل بر تلف مال و اموال این کس بود
والسلام

او مو [illegible]
صورت [illegible] پودر [illegible] بولا لطفعلی [illegible]

چهار قلم بجوشانند — دو اعلا لا ابعو [illegible] — کلاه او القم [illegible]

دوغن اسانتی با نفتین خالص

زرد رحست کاجی یا ضمغ اکسه ملح

من کات را [illegible] مثقال بعد از [illegible] سیلفات [illegible]

قسم مخلوط [illegible] ذوب [illegible] شربت داده

[illegible] مکلس [illegible] شود [illegible] بعلان [illegible]

[illegible] بعد [illegible] مثقال [illegible] داد

[illegible] ضماد [illegible] شربت [illegible] از [illegible]

[illegible] باید موقوف [illegible]

برای کسیکه در شکم کرم داشته باشد روز اول بابونه [illegible] افسنتین ۲۴ علف کرم ۲۴
تا پنج مثقال نبات اول [illegible] قلم جلو با جوشانده بالا از نبات صاف کرده
بخورد و غذا آب گوشت نخود برکشد و غذا اگر [illegible] بخورد

جوانجاه نیم مثقال در نیم رطل شیر گاو تازه بیاشامد
بغایت قوه باه دهد و اگر نیم مثقال کندر [illegible] در روغن
گرد نخود [illegible] اکر کسی را منی جمع شده باشد
و خواهد که در حال انزال اول باز آید و در آخر حرکت
دو جزو موسیان [illegible] در [illegible] عسل [illegible] کرده
بخورد و اگر مخرور مزاج باشد با شراب بنوشد
نافع بود اگر [illegible] تخم کرفس [illegible] نیز اگر گوشته
و پخته با شکر و روغن گاو بخورد [illegible]
[illegible] و [illegible] نماید

جهة دهان باز کردن دمل و منفجر شدن و نرم او باید
اجزاء ذیل اصلاح [illegible] با شیر گاو جوشانیده بالای پارچه
کشیده بگذارد [illegible] نرم و منفجر [illegible] بعد از آنکه ماده
[illegible] کشیده [illegible] خوب [illegible]

کیراکوکی ۲ — بارهنگ ۲ — [illegible] ۱ — [illegible] ۲ — [illegible] ۱۲ — [illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

این مختصر رساله ایست که در امراض چشم و علامات تشخیص
مرض آنها را دانستن دوا کنی و طوطیای شریف را طبیه
ضمادات آنها بجهة تطاع مکرم معظم مخدوم جناب درویش
سالک راه حقیقت و پیرو طریق شریعت و جناب
سید طریقت درویش حسن در قریه اشتران مهر
یادگاری قلمی گردید

رمد یعنی درد چشم

چشم بعثره مثقال نبات مصری مثقالی
ممیران چینی مثقالی انزروت که یکشنبه نه روز
ذرور

در شیر خر گذارده باشند و در سایه خشک کرده باشند
مثقالی همه را کوفته و بیخته تا غبار گردد بدست در چشم
بریزند صبح و عصر دو مرتبه تا سه روز

داروی جرب

زنگار سه مثقال اقلیمیای نقره صمغ عربی و سفیداب
ارزیز از هر یک دو مثقال همه را بسایند و بزاز
در آب سداب داغ سرشته شیافها بسازند
مانند سوزن جوراب چینی درست نموده قطعه
قطعه در محل احتیاج بچشم بزنند

داروی سبل

شادنج مغسول شش مثقال صمغ عربی پنج مثقال
روی سوخته و زاج سوخته از هر یک دو مثقال زنگار
دو مثقال دم زعفران مرّ مکی از هر یک شش نخود صبر زرد
تریاک از هر یک نیم درم همه را کوفته و بیخته باب برشته
شاف کنند و بچشم کشند

دوای قرحه چشم (یعنی زخم چشم)

انزروت در شیر خر خیسانده در سایه خشک شده
تریاک کتیرا از هر یک مثقالی کندر دو دانگ نیم
مثقال سفیداب ارزیز هشت مثقال صمغ عربی چهار
مثقال همه را کوفته و بیخته و بسفیده تخم مرغ سرشته
حبها کنند و در چشم نهند

شیاف که لکه چشم است

شقایق که لاله دختران است تازه اورا بیاورد
آب اورا گرفته و قدری عسل صاف بر او
هم کرده با آن مخلوط نموده در چشم بچکانند صبح
و عصری تا دو سه روز

کحل و دوای بینایی بجهة قوت چشم

مامیران صینی	بوره ارمنی	قرنفل	زعفران
دو مثقال	دو مثقال	شش دانه	مثقالی
سرمه	ارجیوه	دارفلفل	تریاک
دو مثقال	دو مثقال	دو مثقال	نیم مثقال

همه را کوفته و بیخته تا غبار شود آن وقت صبح و عصر در چشم کشند

مسهلی که دفع بلغم کند

صبر زرد نیم مثقال — شحم حنظل ۳ نخود — تربد ۴ نخود — محموده ۳ نخود — مقل ازرق ۴ نخود

غاریقون نیم مثقال — همه را کوفته و بیخته و غاریقون را نرم

صلایه کنند مخلوط نمایند و با آب کرفس خمیر کنند حبها کنند

بخورند از عقب آن آب نیم گرم بیاشامند

مسهلی که جهت هر مزاجی سازگار است

صبر زرد	تربد مجوف	رب ریواس
۲ م	۴ م	۳ م
ریوند چینی	زعفران	مصطکی رومی
۲ م	۱ م	۲ م

کوفته و بیخته مانند غبار با آب حب کنند همه را یکصد

حب بسازند قدر خوراکش ده دانه است

مسهل دیگر جهت مزاج بلغمی

سنای مکی	تربد سفید	عصاره ریوند چینی
ده م	ده م	ده م
شحم حنظل	ریشه شاه توت را جوشانده عصاره کنند	
۳ م	ده م	

کلا هم مخلوط کرده با عسل صاف مخلوط کنند قدر خوراک

شش مثقال است از عقب آب نیم گرم بخورد

دوای ناخنه چشم

مس سوخته　شاخ سنبل　فلفل　دارفلفل　زعفران
۲ م　۲ م　۴ نخود　۴ نخود　۴ نخود

شحم حنظل　زنگار　صبر زرد　بوره ارمنی
۴ نخود　نیم م　نیم م　نیم م

کوفته و بیخته صلایه کنند تا غبار گردد با میل در چشم کشند

سلاق که پلک چشم کلفت میشود

اول صدری روغن گل بیاورد از و بعد برگ خرفه و تخم خرفه
و تخم گشنیز و سفیده تخم مرغ با روغن گل مخلوط کرده مکرر
ضماد کنند تا خوب شود تا دو سه روز

دوای موی زیاد و موی کج

اگر بخواهند که تقبع شده ها موی زیادی در نیاورد باید که
که منقاش خوبی موها را گرفته راست بر آن کشند
که پاره نشود بعد از مو در آوردن همان ساعت قدری
خون بچه شتر که تازه کشته باشند و یک مثقال عسل صاف
ریخته فوراً بالای موی کشیده تا سه مرتبه چنین کنند قطع میشود
لیقه تجربه کجی مو و موی زیادی　اول آنکه موها را
بکشند بعد از کشیدن خون کنه که در گوش سگ
چسبیده باشد بزنند دیگر مو در نمی‌آورد همچنین خون
زالویی که در ظرف قطعی نگاه داشته باشند بزنند بعد
از قطع مو همین خواص را دارد

کندر	حاله	سنبل	زعفران	لبابه چینی	سلاج حل
۱م	۲م	۱م	۱م	۲ن	۱م
نارجیل	شقاقل مصری	زرباد	سعد کوفی	عود	تخم ساپز
۸م	۸م	۴م	۱م	۱م	۱م
دارچین	مصطکی رومی	ریشه حرز	قاقله کبار	قاقله صغار	
۲م	۲م	۲م	۲م	۲م	
مغز فندق	مغز پسته	مغز بادام مقشر	مغز چلغوزه	دارفلفل	
۲م	۴ن	۴م	۴ن	۲م	
فلفل سفید	لسان العصافیر	زرنایج	زنجبیل	تخم شبت	
۱م	۴م	۲م	۲م	۲م	
تخم انجره	مغز سر خروس	مغز سر بنه الملک	زیره کرمانی	انیسون	
۲	۴م	۴ن	۳م	۲م	
قرنبادان	بسباسه	سعد شهدی	قرنفل	راسن	
۱م	۱م	۱م	۱م	۱م	

اجزاها را جدا جدا کوفته و بیخته از والک گذرانیده و عسل را بقدر
پنج سیر بیاید در دیگ صاف کف گرفته اجزاها را در عسل ریخته

معالجه کچلی سر اطفال

زاج سفید	زاج سیاه	گوگرد سفید	سوزاه چشم	نوشادر
۵م	۵م	۵م	۵م	۵م
حنا	پوست انار	کات کبود	مازوی شیرازی	ریشه تره تیزه
۵م	۵م	۵م	۵م	۵م

پیه گاو
بقدر ربع

تمام اجزا را کوفته داخل پیه گاو نموده معالجه کنند بعد از سرخ
شدن گشنیز را سوخته گوگرد سفید را کوفته داخل کنند سه دست
برسه او بزنند خوب شود بعد سه دست سرشیر چغندر
را بعد آنها بزنند بعد از آن تریاک معمول پنج مثقال
داخل شیر دختر بکنند و بسر او بزنند نفع خوب کند

صفت معجونی که قوّه باه آورد
اگر یار نود ساله بوده باشد

سهم زهر در شیشه نهاده در زیر جو دفن نماید تا دو ماه بعد بیرون
آورد قدر خوراکش صبح و عصر یک مثقال است

دوای بند رفتن خون از بینی

اگر در بحران باشد کمی نباید خون او را بند کرد و
بحران خون روز چهارم و روز هفتم روز نهم روز یازدهم
روز چهاردهم است
چنانکه حکیم یوسفی در طب خود میفرماید

رباعی

خون ریختن بینی چو ز بحران باشد گر بسته کنی زیان خطر جان باشد
دانم که ز بحران نبود نزد حکیم بستن هر قاق و لیکن بر آسان باشد

چیزی که برای آنکه خون بینی را بند میکند اول آب
سرکه حزبات که در بینی بچکانند و بعد افیون دو دانق

کندر	زاک	مقل	جلنار	اقاقیا	کافور

هر کدام اینها را جدا جدا که سائیده در بینی بدمند البته خون
بسته شود

دوای زخم دهان وغیره

سعد کوفی	مازو قرمز	گل ارمنی	[illegible]	تباشیر قلم
۱ م	۲ م	۳ م	۳ دانه	۲ م
تباشیر مصطکی	صدف سوخته	خاکستر بادام کوهی		
۲ م	۲ م	۵ م		

اجزا را مساوی گرفته در شیشه نگاه دارد شب بعد از شام
وقت خوابیدن گردی بپاشد و دهان را پایین نگهدارد
تا خوب آب و تعفن هر دارد بریزد خوب میشود

قوه باه مجرب است

معجون خفاش را که تازه بود بر کف پای مرد ار مالی
بر پیر صد ساله گر بود افسرده سر بر آرد عضای او حالی

تمام تجربه شده است

مسهل مجرب سازگار هر مزاج

عصاره ریوند	صبر زرد	روغن کرچک ایرانی	عسل بلادر	گل سرخ
۱۰ م	۱۰ م	۵ م	۱۰ م	۱۰ م

مغز گردکان ۱۰ م اجزا را کوفته و بیخته با روغن کرچک و عسل بلادر
رشته نخودکی بقدر درست کرده است بعد از ظهر شربی حب
و طرف شب ترجیح با ماست حکیم ... (مسهل دیگر آزموده)

حب البلسان	مغز گردکان	گل سرخ	افتیمون ...
یک سیر	نیم سیر	۲ سیر	۲ سیر

لعاب دارو جهت درد چشم

زعفران	سرمه چشم	بابونک	بهدانه	انزروت
۲ گرم	۱	۱	۱	۱/۲

با سفیده تخم مرغ ساییده شب	سفیداب	صمغ عربی	نبات
	۱	۱	۱

هوالشافی

(دوای مفاصل مطلق که یک روز دفع کند)

پوست هلیله زرد	صبر زرد	سورنجان مصری
۲ م	۱ م	۱ م

با الویه کوبیده و بیز و بعد استعمال یک مثقال با شب

ایضاً حب مفاصل

پوست هلیله زرد	مقل ازرق	صبر زرد	سورنجان مصری	تربد
۱ م	۱ م	۱ م	۲ م	۱ م

با الویه با آب که خمیر کنند حب بسته کنند و حبه در درد کمر و در
درد دل نافع است

جهت زخم دهان

گلنار فارسی یک مثقال — زاج سوخته نیم مثقال — نمک طعام نیم مثقال

کوفته و بیخته وقت خواب بپاشد

دوای کچلی اطفال

چوب گز را ذره ذره بسوزانند سیلان طرف چینی روغن او را گرفته هشت مثقال از آن روغن را با چهار مثقال کبریت اصفر خمیر کنند تا دهان فتیله تا آنگاه آتش بزنند روغن بگیرد آن روغن بسر کچل پس از غسل با آب گرم و صابون که حل آن خیلی مفید نافع است

التماس دعا دارم

کتابخانه مجلس شورای اسلامی